

مدرسه آنلاین؛ مصیبت یا منفعت؟

غزل حضرتي

وارونگی هوا، مازوتسوزي، پايداري جوي، دليلش هر چه بود باعث شد آلودگی هوا از مرز اضطرار هم بگذرد و بچه‌ها خانه‌نشین شوند. بعد از يك آخر هفته دو روزه که با بچه‌ها خانه بوديم، در حالی که خودمان را براي شروع يك هفته جذاب شروع مي‌کرديم، خبر آمد که شنبه و یکشنبه مدارس تعطیل شدند. هم عزا گرفتم که حالا چه کنم، باید خانه می‌ماندم و دورکاري می‌کردم. هم استرس مدرسه آنلاین را داشتم در حالی که پسر کوچک هم قرار بود خانه بماند. تقریباً مطمئن بودم که از پسر برنمی‌آيم، نمی‌توانم هم معلم و کلاس آنلاین را هندل کنم، هم پسر کوچک را آرام نگه دارم.

همان وقت شب به معاون مدرسه پیام دادم که خواهشا در طول این دو روز کارهاي اضافه بر سازمان از ما نخواهید، من با دو پسر بچه در خانه از پسر برنمی‌آيم. او هم کمی دلداري‌ام داد و قول داد هواي ما را داشته باشد. همه کارهاي نرم‌افزاري و سخت‌افزاري را همان شب انجام داديم و کامپیوتر را آماده گذاشتيم براي فردا که 9 صبح پسر بنشیند پای درس.

صبح با استرس بيدار شدم تا کارها روي نظم و روال پيش برود. بر حسب اتفاق صبح شنبه و یکشنبه باید جايي حاضر می‌شدم و به هیچ راهي نمی‌توانستم آن را لغو کنم. به ناچار بچه‌ها را به همسرم سپردم و از خانه زدم بیرون. با همه سرعتي که داشتم کارم را انجام دادم و به کلاس سوم پسر رسید. همه‌هاي بود، پسرها همه با هم حرف می‌زدند، هر کسي می‌خواست با خانم معلم حرف بزند، صداها ميرفت توي هم، معلم هم که تلاش می‌کرد به مساوات رفتار کند، گوشه رینگ افتاده بود و پسرها از هم سبقت می‌گرفتند براي رساندن صدایشان به خانم محبوبشان. خنده‌ام گرفته بود، در دلم قربان صدقه‌شان می‌رفتم و کیف کردم براي چند دقیقه از این معصومیت و قشنگی‌شان. کلاس آخر که رسید دیگر هیچ کدام حوصله نشستن پای کامپیوتر و گوشی را نداشتند. ویدیوها که روشن می‌شد، هر کسي داشت کاري می‌کرد. من در آشپزخانه مشغول تدارك ناهار بودم و گوشم به کلاس بود. تا خانم معلم می‌گفت مامان‌هاي گل... می‌دویدم سمت کامپیوتر تا بینم چه باید بکنم. خلاصه روز اول گذشت و ظهر بود که کلاس تمام شد و مدرسه آنلاین تعطیل. ما

هم يك نفس راحت کشیدیم و پسرها رفتند سراغ بازی. روز دوم دیگر نه من استرس داشتم نه پسر. نشستیم پای سیستم و کار شروع شد. زنگ دوم بود که از بیرون برگشتم، دیدم تبلت روی پایش است و دارد فوتبال بازی می‌کند. «برای چی بازی می‌کنی؟ اصلاً گوش می‌دهی به کلاس؟ خانم‌تان دارد درس می‌پرسد.» با خونسردی گفت: «گوشم به کلاسه، اسمم رو که صدا کنه، میکروفن رو باز می‌کنم و جواب میدم، نگران نباش.» از اینکه اینقدر زود به این مرحله رسیده بود، خنده‌ام گرفت. از دور او را می‌پاییدم تا بینم واقعا حواسش به درس هست یا نه. بعد از ده دقیقه خانم معلم صدایش کرد، او خیلی آرام میکروفنش را باز کرد، سوالی که پرسیده شده بود را جواب داد، آفرینش را گرفت، میکروفن را خاموش کرد و به فوتبالش برگشت. از این خونسردی و اطمینان خاطر تعجب کردم. چرا ما اینقدر سر کلاس و مدرسه استرس داشتیم و نگران بودیم که البته پاسخش را هم می‌دانستیم. حجم تویخی که ما از سوی معلم‌هایمان داشتیم اصلاً قابل قیاس با معلم‌های الان نیست. معلم کلاس پسرم آنقدر در طول این چند ساعت کلاس، قربان‌صدقه‌شان رفت، آنقدر با زبان نرم و بدون تحکم از آنها خواست که املا بنویسند، آنقدر بهشان اعتماد به نفس داد، آنقدر بهشان حس خواسته شدن و مهم بودن داد که نزدیک بود من به حال خود هفت ساله‌ام گریه کنم با آن معلم بی‌اعصاب بی‌رحم‌مان. تجربه این سه روز که قطعاً اولین تجربه من از مدرسه آنلاین بود و خیلی هم قرار است ادامه پیدا کند، تجربه جالبی بود. اینکه باید يك گوشم به صدای خانم معلم می‌بود و حواسم پیش پسر می‌بود که تکالیف را درست انجام دهد، يك قسمت ذهنم پیش پسر کوچکم بود که سر و صدا نکند و حواس برادرش را پرت نکند، يك گوشه از ذهنم پای گاز بود که وقتی کلاس تمام می‌شود ناهار آماده باشد، به راستی تجربه خیلی سختی بود. من همه فکر و ذکرم پیش مادران و پدرانی بود که بچه‌هایشان در دوران کرونا مدرسه می‌رفتند و ماه‌ها کلاسشان آنلاین تشکیل می‌شد. تجربه پر استرسی که آنها داشتند را هیچ کدام ما نخواهیم داشت.